## جلسه 121-676

**چهار‌شنبه - 19/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین**

## ادامه نقد و بررسی پاسخ‌های داده شده از رادعیت آیات و روایات ناهیه از اتباع غیر علم

بحث راجع به آیاتی بود که شبهه بود که رادع باشد از سیره عقلاء بر عمل به خبر ثقه بنا بر این‌که ما سیره عقلاء را در عمل به خبر ثقه بپذیریم.

راجع به این آیات جواب‌هایی مطرح شد رسیدیم به جواب چهارم که گفته می‌‌شود ارتکاز عقلاء بر حجیت خبر ثقه آنقدر قوی هست که موجب انصراف می‌‌شود در عمومات و اطلاقاتی که نهی از اتباع غیر علم می‌‌کند، ‌به مثابه قرینه لبیه متصله است و جلوی ظهور این‌ها را در عموم و اطلاق می‌‌گیرد.

اگر ما سیره عقلاء را بر حجیت خبر ثقه بپذیریم مطلب درستی هست.

وجه پنجم این است که بگوییم با توجه به این‌که در اسلام قطعا ما امارات معتبره و حتی اصول معتبره داشتیم، لااقل در شبهات موضوعیه. بینه طریق معتبر بود برای تشخیص موضوعات خارجیه، ‌قضاء‌ قاضی به بینه مدعی بود و یا یمین مدعی‌علیه، ظهورات قطعا معتبر بود و شارع ردع نکرد از عمل به ظهورات. در همچون محیطی وقتی می‌‌آیند می‌‌گویند لا تقف ما لیس لک به علم ظهور ندارد که بخواهند از عمل به طریق معتبر نهی بکنند و لذا نمی‌شود گفت این عمومات رادع از طریقیت خبر ثقه هستند.

این وجه هم به نظر ما وجه درستی هست.

وجه ششم وجهی است که صاحب کفایه فرموده، فرموده است رادعیت این آیات دوری هست.

به نظر ما مقصود صاحب کفایه این است که وصول ردع از بنای عقلاء بر حجیت خبر ثقه به واسطه این عمومات ناهیه از اتباع ظن دوری است. چطور؟ چون متوقف است وصول ردع از عمل به خبر ثقه توسط این آیات بر این‌که عموم این آیات تخصیص نخورد به سیره عقلاییه، پس وصول ردع این آیات از عمل به خبر ثقه متوقف شد بر عدم تخصیص این عموم. عدم تخصیص عموم هم به وسیله سیره متوقف است بر ردع از سیره و الا سیره غیر مردوعه مخصص عمومات است. پس وصول رادعیت این آیات شد دوری، ‌متوقف شد وصول رادعیت این آیات بر عدم تخصیص این آیات ناهیه از اتباع ظن، عدم تخصیص عمومات متوقف شد بر وصول رد، چون اگر ردع واصل نشود سیره صلاحیت دارد که این عمومات را تخصیص بزند.

ممکن است شما اشکال کنید به صاحب کفایه که اثبات حجیت خبر ثقه هم به سیره عقلاء‌دوری است، چون اثبات حجیت خبر ثقه به سیره عقلاء متوقف است بر عدم ردع این عمومات، عدم ردع این عمومات هم متوقف است بر تخصیص این عمومات، تخصیص این عمومات هم که متوقف است بر عدم ردع‌، این هم شد دوری.

ایشان جواب می‌‌دهد می‌‌گوید اشتباه شما این است که فکر می‌‌کنید ما برای اثبات حجیت خبر ثقه نیاز داریم به امضای شارع، نخیر، همین که وصول ردع از عمل به خبر ثقه دوری شد، همان‌طور که توضیح دادیم، رادع خاص مشکلی ندارد اما ردع از عمل به خبر ثقه به سبب لا تقف ما لیس لک به علم دوری است پس وصول ردع که دوری شد امکان وصول ردع از عمل به خبر ثقه به سبب این عمومات منتفی شد، سیره‌ای شد که لم یصل الردع عنها چون رادع خاص که ندارد، ‌رادعیت این عمومات هم که وصولش دوری و محال است پس ردع از عمل به خبر ثقه به ما واصل نشد، ‌هر سیره عقلاییه‌ای که ردع از آن واصل نشود به ما موضوع است عند العقل برای منجزیت و معذریت.

این محصل فرمایش صاحب کفایه است.

به نظر ما این فرمایش درست نیست. مبنای این فرمایش این شد که سیره عقلاییه حالا یا مطلقا که ظاهر کلام محقق اصفهانی است در فهم کلام صاحب کفایه یا سیره عقلاییه در خصوص امارات و طرق، ‌این مبنای صاحب کفایه که در سیره عقلاییه در امارات و طرق کافی است عدم وصول ردع همین که ردع واصل نشد عقل حکم می‌‌کند به تنجز تکلیف و استحقاق عقاب مکلف در فرضی که مخالفت کند با حجت عقلاییه‌ای که ردع از آن واصل نیست، و همین‌طور عقل حکم می‌‌کند به قبح عقاب نسبت به عبدی که متابعت کند از اماره عقلاییه بر عدم تکلیف در صورتی که ردعی از این اماره به این مکلف واصل نشده باشد، این مبنا درست نیست. اگر قیاس عند العقلاء حجت باشد و ما احتمال می‌‌دهیم که شارع موافق نیست با عمل به قیاس، ‌کی عقل می‌‌گوید چون هنوز مولا به ما نگفته است لا تعمل بالقیاس پس عمل به قیاس معذر و منجز است، ‌کدام عقل این را می‌‌گوید؟ عقل می‌‌گوید بگذار مطمئن بشویم که شارع موافق است با بنای عقلاء‌ در حجیت قیاس بعد بگوییم قیاس معذر و منجز است، هنوز ابتدای اسلام است شاید مصلحت نیست که بیان کنند که با قیاس مخالف هستند کی عقل می‌‌گوید تا ردع از قیاس به ما واصل نشود ما عمل کنیم به قیاس که طریق معتبر عقلایی است معذور هستیم؟ عقل ما که همچون چیزی را نمی‌گوید. وقتی این مبنای صاحب کفایه بهم‌ ریخت کل استدلال ایشان بهم می‌‌ریزد.

ثانیا: شما می‌‌فرمایید حجیت سیره عقلاییه از نظر عقل مادامی هست که ردع از سیره عقلاییه واصل نشود نیاز به احراز امضا نداریم، ‌سلمنا، تنزلنا که عدم وصول ردع از سیره عقلاییه کافی است که عقل بگوید سیره عقلاییه بر حجیت یک اماره منجز و معذر است، آقا!‌ باید ببینیم که وصول ردع مراد از وصول ردع چیست، وصول ردعی که با قطع نظر از حجیت سیره معتبره است یا وصول ردعی که با توجه به حجیت این سیره معتبر است، کدامیک؟ اگر کافی است در انتفای حکم عقل به منجزیت و معذریت سیره عقلاییه که یک رادع معتبر فی حد نفسه واصل بشود این عام رادع معتبر فی حد نفسه است با قطع نظر از حجیت سیره عقلاء‌بر عمل به خبر ثقه لا تقف ما لیس لک به علم رادع معتبر فی حد نفسه است، انصراف که ندارد طبق مبنای صاحب کفایه نسبت به نهی از عمل به خبر ثقه، بحث در این است که تخصیص بخورد این عموم نه این‌که انصراف دارد، ‌انصراف ندارد وقتی انصراف ندارد این عموم نهی از عمل به خبر ثقه می‌‌شود رادع معتبر فی حد ذاته از عمل به خبر ثقه. اگر این کافی است برای این‌که دیگر عقل حکم به منجزیت و معذریت خبر ثقه نکند این رادع معتبر فی حد ذاته که داریم.

اگر شما می‌‌گویید ما نیاز داریم که رادع معتبر بالفعل داشته باشیم حتی با توجه به این سیره عقلاییه و حجیت این سیره هم باید اول حجیت این سیره بزنیم کنار تا این رادع بشود معتبر بالفعل. می‌‌گوییم این فرمایش شما خلاف وجدان است، برای این‌که کافی است در این‌که عقل حکم نکند به منجزیت و معذریت سیره عقلاء بر عمل به خبر ثقه این‌که یک عامی که معتبر فی حد ذاته است بیاید نهی کند از عمل به غیر علم و فرض هم این است که این عام انصراف ندارد نسبت به نهی از عمل به خبر ثقه.

علاوه بر این مطلب که وجدانا برای ما ثابت است اصلا فرض شما می‌‌شود محال. چرا؟‌ مثلا بزنم: اگر وجود الف متوقف باشد بر وجود ب، پس انتفای الف می‌‌شود متوقف بر انتفای ب چون مقتضی برای وجود الف محقق است، اگر متوقف است وجود الف بر وجود ب پس انتفای الف می‌‌شود متوقف بر انتفای ب، دیگر نمی‌شود محال است که بیاید الف که وجودش متوقف است بر وجود ب، بیاید الف بگوید من مانع می‌‌شود از وجود ب، وجود تو متوقف است بر وجود ب، آقای پشه وجود تو متوقف است بر نبود باد، باد که باشد تو نیستی، بعد رجز می‌‌خوانی برای ما؟ به‌ خانمت می‌‌گویی من مانع از وجود با هستم، خانمت می‌‌گوید برو برای ما پز الکی نده، ‌برو برای دیگران پز بده ما که تو را می‌‌شناسیم، جناب پشه تو وجودت در این جا متوقف بر نبود باد است باد باشد تو نیستی بعد می‌‌گویی من مانع از وجود باد هستم این نمی‌شود وقتی که وجود پشه متوقف است بر نبود باد دیگر نمی‌توانی بگوید من آمدم باد از بین رفت. نتیجه این می‌‌گیریم که محال هست وقتی که در مانحن‌فیه حجیت خبر ثقه متوقف باشد بر انتفای رادع معتبر بالفعل، پس باید رادع معتبر بالفعل نباشد تا سیره حجت نباشد.

خلاصه عرض ما این است که ما اگر رادع از سیره را یک رادع معتبر فی حد ذاته بدانیم محال است که سیره مانع باشد از رادع معتبر فی حد ذاته، این محال است، ‌این مانع معتبر فی حد ذاته است، وجود توی سیره و حجیت توی سیره متوقف است بر این‌که رادع معتبر فی حد ذاته است، تو می‌‌توانی رادع معتبر فی حد ذاته را بگیری؟‌ این مثل همان پشه می‌‌شود. بله اگر شما بگویید که متوقف است عدم حجیت سیره بر این‌که رادع معتبر بالفعل ما داشته باشیم، رادع معتبر بالفعل داشتیم سیره حجت نیست رادع معتبر بالفعل نداشتیم سیره حجت است. این منتهی می‌‌شود به محال، ‌چرا؟ برای این‌که توقف پیدا می‌‌کند حجیت سیره بر انتفای رادع معتبر بالفعل انتفای رادع معتبر بالفعل هم توقف پیدا می‌‌کند حجیت سیره، حجیت سیره متوقف می‌‌شود بر انتفای رادع معتبر بالفعل انتفای رادع معتبر بالفعل هم توقف پیدا می‌‌کند بر حجیت سیره، و این ممکن نیست اصلا فرضش محال است جناب صاحب کفایه.

خلاصه عرض ما این است که می‌‌گویید جناب صاحب کفایه آنی که مانع از حجیت سیره است چیست، رادع معتبر فی حد ذاته است که رادع معتبر فی حد ذاته داریم، ‌عموم آیات، دیگر چه می‌‌گویید، ‌اگر می‌‌گویید رادع معتبر بالفعل مانع از حجیت سیره است این هم خلاف وجدان است هم خلاف برهان است چون مستلزم محال هست و لذا این فرمایش صاحب کفایه را ما نمی‌توانیم بپذیریم.

وجه ششم را هم عرض کنیم: گفته می‌‌شود چه اشکالی دارد تخصیص این عمومات، ما من عام الا و قد خص لا تقف ما لیس لک به علم یک عامی است قابل تخصیص است چه اشکالی دارد شارع بیاید در فرض عدم تیسر علم به احکام که هم در عصر ظهور بود هم در عصر غیبت بگوید خبر ظنی معتبر است این محذورش چیست؟ کما این‌که گفته ظن به قبله عند عدم تمکن از تحصیل علم به قبله معتبر است. نگویید اباء دارد این عمومات از تخصیص. این عمومات چه ابایی دارد از تخصیص، نکته را باید بفهمد عرف، تحکم نباید بکند شارع، و الا چه ابایی از تخصیص دارد. پیروی از غیر علم نکنید مگر جایی که تحصیل علم سخت است ما اجازه می‌‌دهیم که بروید سراغ عمل به ظن، این مشکلش چیست، چرا اباء دارد از تخصیص این عمومات. این‌که ما بگوییم این عمومات آبی از تخصیص هستند این مطلب درستی نیست تحکم نباشد بشود و الا اگر نکته عرفیه معلوم بشود که برای رعایت حال مردم به‌خاطر سختی تحصیل علم و عمل به علم فقط راه را برای تحصیل ظن و عمل به ظن باز گذاشتند این هیچ محذوری ندارد.

اگر آن وقت ما بگوییم تخصیص سیره با عمومات این عرفی نیست، یعنی عرف می‌‌گوید اگر شارع می‌‌خواهد از سیره بر خبر ثقه ردع کند مردم با عمومات مرتدع نمی‌شوند. یک وقت می‌‌گویید منصرف می‌‌شود عمومات این بیان قبلی است، یک وقت می‌‌گویید منصرف نمی‌شود و لکن تناسب ندارد که بخواهند با عمومات از سیره عقلاییه قویه بر عمل به خبر ثقه ردع بکنند می‌‌گوییم عمل به خبر ثقه جایز است طبق سیره عقلاییه و فوقش این عمومات را تخصیص می‌‌زنیم.

به نظر ما این وجه هم وجه درستی است اگر دلیل لفظی هم داشته باشیم بر عمل به خبر ثقه که دیگر تخصیص به مخصص لفظی خواهد بود.

این راجع به آیات ناهیه از اتباع ظن. اما راجع به سایر روایات ما علمتم انه قولنا فالزموه این را ما قبلا بحث کردیم هم سندش ضعیف است و هم این‌که مورد اختلاف حدیث است. عبارت روایت این است، ‌هم در کتاب سرائر است هم در کتاب بصائر الدرجات العلم المنقول الینا عن آبائک و اجدادک قد اختلف علینا فیه فکیف العمل به علی اختلافه او الرد الیک فی ما اختلف فیه فکتب علیه السلام ما علمتم انه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فردوه الینا. علاوه بر این‌که آن بیان امام می‌‌آید که علم مراد طریق معتبر است، بیان آقای نائینی و آقای خوئی می‌‌آید که حکومت دارد دلیل حجیت خبر ثقه و می‌‌گوید خبر الثقة علم پس می‌‌شود مصداق تعبدی ما علمتم انه قولنا فالزموه.

این راجع به بحث از رادعیت آیات و برخی از روایت نسبت به عمل به خبر ثقه.

آخرین بحثی که اینجا واقع می‌‌شود قبل از بحث از دلیل عقلی بر حجیت خبر ثقه که بحث انسداد شروع می‌‌شود، این است که ما دو مشکل داریم در بحث عمل به خبر ثقه:

## پاسخ از شبهه علم اجمالی به وجود دس و تزویر در کتب اصحاب

یک مشکل این است که در صحیحه هشام که یونس بن عبدالرحمن نقل کرد دیدید گفت هشام بن حکم گفت من از امام صادق شنیدم که مغیره بن سعید دروغ می‌‌بست بر امام باقر و یأخذ کتب اصحابه و کان اصحابه المستترون باصحاب ابی یأخذون الکتب من اصحاب ابی فیدفعونها الی المغیرة فکان یدس فیها الکفر و الزندقة و یسندها الی ابی ثم یدفعها الی اصحابه ثم امرهم ان یبثوها فی الشیعة یا یثبتوها فی الشیعة. ما علم اجمالی به دس و تزویر در کتب اصحاب داریم آن وقت چه جوری اعتماد کنیم به این کتب.

این جوابش این است که ما وقتی دیدیم اصحاب ما دقت کردند و سعی کردند از ثقات کتب را بگیرند یا از صاحب کتاب مناوله بکنند یا قرائت کنند بر او یا سماع کنند از او، این‌که بروند وجاده کنند از بازار کتاب را تهیه کنند این امر غیر متعارفی بود، محمد بن سنان نقل کردند که آخر عمر گفت من وجاده کردم این کتاب‌هایی را که برای شما نقل کردم حالا این ضعفی می‌‌شود در محمد بن سنان اما اصحاب اخذ حدیث که می‌‌کردند یا قرائت می‌‌کردند بر استاد که صاحب کتاب بود یا شاگرد آن استاد و یا سماع می‌‌کردند از او و یا مناوله بوده، خود استاد کتاب را می‌‌داده به شاگرد و آن شاگرد هم استنساخ می‌‌کرده می‌‌داده به شاگردش و هکذا. ما الان علم اجمالی نداریم که آنچه در درست ما هست مشتمل بر دس و تزویر است الا مواردی که انسان به علم تفصیلی می‌‌فهمد که در این دست و تزویر شده مثل آن روایاتی که دال بر جبر است که در خود کافی هم هست، صریح است در جبر، حالا آقای خوئی یک روایتی را می‌‌فرماید صریح در جبر است که لو علم الناس کیف خلقوا لما لام احد احدا، این را ما خیلی صریح در جبر نمی‌دانیم می‌‌گوید بالاخره اقتضائات افراد ذهن‌های افراد مختلف است طیبت افراد مختلف است این جبر نیست به نحو اقتضا بعضی‌ها کشش دارند به بدی‌ها تو هم اگر جای او بودی کشش به بدی‌ها داشتی معلوم نبود آدم خوبی باشی هی دوستت را ملامت نکن، تو از اول کششت به خوبی‌ها بود او کششش به بدی‌ها بود او بخواهد خوب بشود خیلی باید تلاش کند تو اگر بخواهی بد بشوی خیلی باید تلاش بکنی پس او را ملامت نکن. این‌جور می‌‌شود توجیه کرد. ولی برخی از روایات هست که دیگر اصلا می‌‌گوید خداوند اهل معصیت را که خلق کرد منعهم من طاعته حتی یوافق علمه که عرض کردیم صدوق مجبور شد بگوید این‌که نمی‌شود، قطعا این دروغ است، ‌پس عبارت را باید درست کنیم بکنیم فلم یمنعهم من طاعته. حالا آن حتی یوافق علمه چه می‌‌شود، با او جور نمی‌آید این تصحیح شیخ صدوق، بله این قطعا مستلزم جبر است و قطعا از امام صادر نشده.

[سؤال: ... جواب:] لسبق علمه فیهم که این‌ها اهل جهنم هستند.

روایاتی پیدا می‌‌شود که این‌ها علم به کذب‌شان هست، می‌‌گوید زن یک دنده از مرد بیشتر دارد، چون خدا آدم را که آفرید یک دنده آدم را کند و از او حوا را آفرید و لذا آن خنثی را در آن روایت دارد که امام فرمود بروید عدد دنده هایش را بشمارید اگر 17 بود می‌‌شود مرد اگر 18 تا بود می‌‌شود زن، این معلوم الکذب است این معلوم الدس و التزویر است هیچکس هم نگفته دنده‌های زن از مرد بیشتر است، حالا بعضی‌ها توجیه کردند گفتند خنثای مشکل شاید این‌جوری است که اگر مرد باشد دنده هایش کمتر از زن است. این‌ها معلوم است دس و تزویر شده، این‌ها علم تفصیلی هست اما آنی که علم تفصیلی نداریم ما علم اجمالی نداریم به دس و تزویر و لذا حجت است.

[سؤال: ... جواب:] ما به طریق معتبر رسیده به دست‌مان، ‌وقتی علم اجمالی نداریم به دس و تزویر برای چی حجت نباشد؟ ... شیخ صدوق خبر داده که استادم از استادش او هم از استادش تا زراره از کتاب زراره این حدیث را نقل کرده‌اند. ... یعنی بیایند شب خانه شیخ طوسی کتاب شیخ طوسی را بردارند کنارش چیزی بنویسند شیخ طوسی هم صبح بلند شود فکر کند این همان کتاب زراره بوده؟ آخه این احتمالات را شما می‌‌دهید؟ یا عوامل صهیونیست رفتند خانه زراره برداشتند کتاب زراره را شب تحریف کردند صبح زراره بلند شده که نماز شب بخواند آن‌ها هم رفته بودند کتابش را برداشته فکر کرده خودش آن‌ها را نوشته این‌ها احتمال‌هایی است که آدم عقلایی است بدهد این احتمالات را؟

## وجود شبهات متعدد در توثیق رجالیین

مشکل دوم که از این مشکل که به نظر آسان می‌‌آید حلش سخت‌تر است این است که ما حجیت خبر ثقه را درست بکنیم، چه کنیم با احراز وثاقت روات؟ مگر چند تا راوی معلوم الوثاقة است خیلی از روات هستند ما برای اثبات وثاقت‌شان این در و آن در بزنیم. چه کار کنیم؟

گفتند می‌‌رویم سراغ رجالیین مثل نجاشی، شیخ طوسی، کشی، این‌ها اگر گفتند فلانی ثقه است قبول می‌‌کنیم. می‌‌گوییم تازه این اول گرفتاری است، شیخ طوسی یک نفر است، رجل عدل ولی یک نفر است، دارد می‌‌گوید فلان ثقة. اولا شهادت عدل واحد در موضوعات به نظر مشهور کافی نیست. حالا بعضی‌ها مثل آقای خوئی می‌‌گویند ثقه واحد هم در موضوعات شهادت بدهد کافی است این را مشهور قبول ندارند. حالا این را باید بحث کنیم. ما هم به نظرمان دلیل آقای خوئی ناتمام است چون استدلال ایشان به سیره عقلاییه است بر حجیت خبر ثقه ما ثابت نیست برای ما حجیت خبر ثقه عند العقلاء روایت عمری که در احکام است ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی.

اشکال دوم: شیخ طوسی نسبت به این راوی که دویست سال یا صد سال قبل زندگی می‌‌کرده علم حسی دارد که او ثقه بوده؟ یا اجتهاد می‌‌کند؟ گفته می‌‌شود یا یقینا اجتهاد کرده یا شیخ طوسی شأنش این است که اجتهاد کند. و لذا هیچ ظهوری ندارد شهادتش در این‌که این اخبار حسی است می‌‌شود محتمل الحدس. محتمل الحدس بشود می‌‌شود رجوع ما به شیخ طوسی تقلید شیخ طوسی.

[سؤال: ... جواب:] کی گفته قریب به حس است؟ مخصوصا با این اختلافی که در بین رجالیین گاهی هست راجع به وثاقت افراد این می‌‌گوید ثقة او می‌‌گوید حدیثه یعرف و ینکر.

این دو اشکال، اشکال اساسی است.

اشکال سوم هم روی نظر آقای سیستانی است که وقتی ایشان خبر مفید وثوق الصدور را حجت می‌‌داند چه فایده دارد بر فرض شهادت شیخ طوسی به وثاقت این راوی از باب قول اهل خبره معتبر باشد به چه درد می‌‌خورد، ‌نتیجه تابع اخس مقدمات است، ما با شهادت شیخ طوسی به وثاقت این راوی علم به صدور و اطمینان به صدور این خبر از امام پیدا نمی‌کنیم.

این شبهات ببینیم جواب دارد یا جواب ندارد انشاءالله روز شنبه بحث را دنبال می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.